

جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین

افشین متقی^۱
مصیب قره‌بیگی^۲

چکیده

جمهوری خلق چین در سال‌های اخیر دستخوش روند صنعتی شدن فزاینده بوده است؛ به گونه‌ای که این کشور، اکنون یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا را از آن خود کرده است. در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، چین یکی از کشورهای صادرکننده نفت محسوب می‌شد؛ اما در سال ۱۹۹۳، این کشور تبدیل به یک واردکننده نفت شده و رشد اقتصادی این کشور وابسته به نفت خارجی گردید. با وجود کوشش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به طور روزافزونی به نفت خلیج فارس وابسته می‌شود. جمهوری خلق چین، اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا و سومین واردکننده نفت خام در جهان است و برای حفظ رشد شتابنده اقتصادی خود، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی است. رشد اقتصادی فزاینده چین در سال‌های اخیر، نیاز روزافزون این کشور به انرژی را افزایش داده و امنیت در دست‌یابی به انرژی را به عنوان چشم‌اسفندیار این کشور مطرح ساخته است. پرسش بنیادین این پژوهش این است که جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی چین چیست؟ پژوهش پیش روی، با روش توصیفی-تحلیلی، به این سوال چنین پاسخ می‌گوید که خلیج فارس دارای اهمیتی استراتژیک برای چین است.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، چین، ژئوپلیتیک انرژی، نفت.

^۱ استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران (نویسنده مسئول)، Afshin_mottaghi@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

مقدمه

اهمیت خلیج فارس، در گذشته‌ای با پیشینه چند هزار ساله ریشه دارد؛ چراکه محل برخورد تمدن‌های بزرگ باستانی بوده و قرار گرفتن در چهارراه ارتباطی سه قاره، اهمیت آن‌را در قرون میانه بیش از پیش آشکار کرده است. گذشتن راه‌های مهم تجاری از این منطقه، عاملی در گسترش تجارت بود؛ به‌ویژه تجارت مروارید که اهمیت ویژه‌ای داشت. اندک اندک با ورود استعمار و رقابت‌های جهانی، این منطقه به عرصه تاخت‌وتاز قدرت‌های جهانی تبدیل شد و قدرت‌های پرتغالی، هلندی، فرانسوی، بریتانیایی، روسی و آمریکایی به ترتیب شانس خویش را در چپاول اقتصاد جوامع آن به بوته آزمایش گذاشتند تا این که در دهه نخست قرن بیستم، با استخراج نخستین چاه‌های نفت، توجه بیش از پیش کشورهای صنعتی به این منطقه جلب شد. این منطقه به عنوان گذرگاه شصت درصد ذخایر جهانی نفت، نگاه نیازمندان جهانیان را به سوی خود کشانده و سرزمین‌های پیرامون خویش را به تب نوسانات اقتصادی - سیاسی جهان پیوند داده است. کشورهای این منطقه درون مرزهای زمینی خود ذخایر پرمایه نفت و گاز دارند. در گستره ۲۲۰ هزار کیلومتر مربعی آب‌های خلیج فارس، ذخایر بزرگ نفت و گاز وجود دارد که پرمایه «فلات قاره» و «دریای سرزمینی» و در پی آن موضع‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی در پیوند با این پرمایه را به میان می‌کشد (فیلی رودباری، ۱۳۸۴، صص ۱۴-۱۵). اما، آنچه خلیج فارس را به شاه‌رگ حیاتی جهان تبدیل نمود، کشف طلای سیاه بود؛ کالایی که پس از گذشت قرن‌ها، با وجود پیشرفت علم و فن‌آوری هنوز جایگزین مناسبی برای آن یافت نشده است. اما اهمیت این منطقه، صرفاً در وجود منابع گسترده معدنی آن خلاصه نمی‌شود و نقش سیاسی منطقه خلیج فارس، با توجه به اهمیت ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک آن متبلور و آشکار می‌شود. در واقع، در بررسی و تحلیل اهمیت استراتژیک منطقه خلیج فارس، مؤلفه‌های ذیل دخیل هستند: الف) موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی خلیج فارس؛ ب) ذخایر عظیم نفت و گاز؛ ج) بازار مصرف.

چین به عنوان یک بازیگر نسبتاً جدید در خلیج فارس، نه سابقه استعماری دارد و نه مانند آمریکا سیاست‌های ستیزه‌جویانه را پی می‌گیرد. همچنین، چین بازار بزرگی است که جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. به همین دلیل، چین سعی کرده است در تمامی نقاط نفت‌خیز جهان خصوصاً در کشورهایی مانند ایران و سودان که روابط خصومت‌آمیزی با آمریکا دارند، حضور داشته باشد. چین در سال‌های اخیر به خوبی دریافته است که چگونه می‌تواند با قدرت اقتصادی خود بر طرف‌های آمریکایی و اروپایی تأثیرگذار باشد و هر چه توسعه اقتصادی این کشور بیش‌تر و بیش‌تر باشد،

آسیب‌پذیری استراتژیک کشورهای رقیب نیز افزوده خواهد شد. این در حالی است که در سالیان اخیر این کشور استراتژی متنوع‌سازی منابع وارداتی را به عنوان فاکتوری جهت افزایش این آسیب‌پذیری اتخاذ نموده است. «یکی دیگر از نگرانی‌های کشور چین این است که در صورت بروز درگیری میان این کشور و ایالات متحده بر سر تایوان، آمریکا با کنترلی که بر مسیرهای انتقال دریایی دارد، جریان نفت به سوی چین را مسدود سازد» (Calder, 2005, p. 13). از طرفی مصرف نفت خام چین در ماه نوامبر ۲۰۱۱ میلادی با ۱/۷ درصد افزایش نسبت به سال گذشته به ۹ میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه در روز رسید که این امر چین را پس از آمریکا، دومین مصرف‌کننده بزرگ نفت خام در جهان می‌سازد.

پژوهش حاضر، با بررسی اهمیت ژئواکونومی خلیج فارس کوشیده است تا ابعاد و زوایای اهمیت این منطقه را در سیاست خارجی چین بررسی کند. به نظر می‌رسد که نیاز فزاینده چین به انرژی هیدروکربنی، حضور این کشور را به مثابه یک قدرت نوظهور جهانی در منطقه خلیج فارس اجتناب‌ناپذیر کرده است.

پژوهش حاضر، از نوع تحقیقات کیفی است و از جنبه‌ی ماهیتی، تحقیقی بنیادی به‌شمار می‌رود. روش به کار رفته در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

۱- موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی خلیج فارس

خلیج فارس به لحاظ وضع طبیعی و موقعیت جغرافیایی، از دیر زمان حائز اهمیت بوده است. از یک طرف، این منطقه حلقه ارتباطی میان شرق و غرب بوده و از سوی دیگر، به دلیل وجود تنگه هرمز که یکی از تنگه‌های استراتژیک جهان است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در واقع، خلیج فارس محور ارتباط بین اروپا، آفریقا، آسیای جنوبی و جنوب شرقی است و از نظر استراتژیک در منطقه خاورمیانه، به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز ارتباطی بین سه قاره است و بخشی از یک سیستم ارتباطی را تشکیل می‌دهد که دو دریای مدیترانه و سرخ و دو اقیانوس هند و اطلس را به هم متصل می‌کند. به همین جهت، «این موقعیت از روزگاران پیشین مورد توجه قدرت‌های جهانی بوده است و تجار و بازرگانان، کالاها را از شرق و جنوب آسیا به خلیج فارس حمل می‌کردند و از آن‌جا به سواحل مدیترانه و اروپا و بالعکس می‌بردند» (زارعی، ۱۳۸۷، ص ۱). در حقیقت تا پیش از کشف آمریکا، یعنی سال ۱۴۹۲ میلادی، کالاهایی چون مروارید، ابریشم، چینی، ادویه و... از دو راه به غرب حمل می‌شد و آن دو راه مهم عبارتند از: راه زمینی معروف به جاده ابریشم و راه دریایی معروف به راه ادویه.

دو راه حیاتی یاد شده، از خلیج فارس و سواحل شرقی مدیترانه می‌گذشته‌اند. با کشف دماغه امید نیک، اهمیت خلیج فارس از نظر ارتباط کاسته نشد؛ زیرا به واسطه دوری مسیر دریایی، از دیرباز خلیج

فارس یک چهارراه ارتباطی دریایی محسوب می‌شده و از این رو، بنادر خلیج فارس لنگرگاه مناسبی برای کشتی‌ها بوده است. در حقیقت، «کشتی‌ها خلیج فارس را ایستگاه دریایی مناسبی برای دریافت خدمات دریایی و تبادل کالا می‌دانستند» (رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۱). نکته قابل توجه آن که بحث اهمیت استراتژیک خلیج فارس، بدون بررسی مسایل تنگه هرمز کامل نخواهد بود؛ زیرا این تنگه، به عنوان مدخل خلیج فارس تأثیر ویژه‌ای بر حوادث منطقه دارد. این تنگه، با طول حدود ۱۵۸ کیلومتر و عرض حداقل ۵۶ و حداکثر ۱۸۰ کیلومتر و عمق ۱۱۵ متر، یکی از گذرگاه‌های استراتژیک جهان به‌شمار می‌آید که خلیج فارس را از راه دریای عمان (مکران)، اقیانوس هند و خطوط کشتی‌رانی بین‌المللی به دریای آزاد پیوند می‌دهد. در واقع، «این آب‌راه به علت موقعیت خاص استراتژیک، شاه‌رگ حیات اقتصادی جهان به‌حساب می‌آید (رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۱) و به عنوان راه ورودی و خروجی خلیج فارس، از موقعیتی ژئواستراتژیک برخوردار است. چون روزانه حدود چهل درصد نفت مصرفی جهان از این تنگه عبور می‌کند، احاطه و سلطه بر این گذرگاه، امکان عبور و مرور نفت‌کش‌ها را در منطقه فراهم می‌آورد. این آب‌راه، نقش بسیار حساسی در توازن اقتصادی، مالی و تجاری همه کشورهای صنعتی و کشورهای ساحلی منطقه ایفا می‌کند و هر رخدادی که سلامت و امنیت دریانوردی را در این ناحیه تهدید نماید، به همان نسبت منافع این کشورها را در معرض خطر قرار خواهد داد (دولتیار، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰). همچنین تنگه هرمز، راه ارتباطی ساحلی خلیج فارس به اقیانوس هند بوده و همواره به صورت منطقه‌ای عملیاتی، در استراتژی‌های نظامی مورد توجه بوده است. «به‌لحاظ تئوریک نیز، نظریه‌پردازان مختلفی از جمله مکیندر و اسپایکمن در اهمیت استراتژیک خلیج فارس تئوری‌پردازی کرده‌اند. در شرایطی که مکیندر و اسپایکمن از ریملند و هارتلند سخن به میان آورده‌اند، خلیج فارس و خاورمیانه جزء منطقه ریملند محسوب می‌شدند» (وٹوقی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۳). نظریه هارتلند یا «سرزمین قلب» که سرآغاز همه بحث‌های ژئوپلیتیک قرن بیستم است، همچنان معروف‌ترین مدل جغرافیایی در بحث‌های سیاسی جهان شناخته می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۴۵). «این نظریه که از سوی سرهالفرود مکیندر^۳ در مقاله محور جغرافیایی تاریخ، در سال ۱۹۰۴ ارائه و در سال ۱۹۴۳ تکمیل گردید» (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۹۳)، ارزش خاصی به خلیج فارس به عنوان بخشی از هلال درونی در نظریه هارتلند مکیندر داده است. در نظریه مکیندر، هارتلند از دو هلال درونی و بیرونی تشکیل شده است که خلیج فارس و بخش‌های مهمی از خاورمیانه در هلال درونی قرار می‌گیرند.

³ Halford Mackinder

۲- اهمیت ژئوپلیتیک انرژی

«خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپلیتیکی و ذخایر عظیم نفت و گاز، به‌عنوان گلوگاه انرژی کشورهای توسعه‌یافته، یکی از مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌شود که تأمین امنیت آن همواره نقشی اساسی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ داشته است» (امام جمعه‌زاده و فرجی نصیری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۹). در دوران جنگ سرد، از آنجا که قلمروهای ژئواستراتژیک بر اساس اهداف نظامی تعیین می‌شد، در نتیجه مناطق ژئوپلیتیک نیز باید توجیه‌کننده اهداف نظامی می‌بود. به همین دلیل، به محض احساس کوچک‌ترین تغییر و تحول در ساختار نظام ژئوپلیتیک برخی از مناطق که ممکن بود اهداف نظامی را دچار مشکل سازد، توسل به زور را در آن مناطق امکان‌پذیر می‌ساخت. امروزه نیز قلمروهای ژئواستراتژیک باید توجیه اقتصادی- نظامی داشته باشند (اخباری و مایل افشار، ۱۳۸۶، ص ۱۷۳).

جفری کمپ، از ژئوپلیتیسین‌های بنام آمریکایی، در نوشته‌ای که در سال ۱۹۹۷ منتشر کرد، مجموعه سرزمین‌های دربرگیرنده خلیج فارس و دریای خزر را «منطقه بیضی شکل انرژی استراتژیک^۴» نام داد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ص ۲۸۳). کمپ و هارکاو (۱۳۸۳)، متأثر از نظریه هارتلند مکنیندر، از بیضی انرژی جهانی یا هارتلند انرژی یاد می‌کنند: «این منطقه تخم مرغی شکل، از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی را در بر می‌گیرد. تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای خلیج فارس قرار دارد. اگر ذخایر برآورد شده دریای خزر به آن اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به بیش از ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می‌رسد» (ص ۱۸۷).

گرچه در طول قرن بیستم، راهبردهای نظامی نقش اساسی داشتند و تسلط بر قلمروهای ژئوپلیتیک جزء اهداف اساسی دولت‌ها به شمار می‌آمد، در قرن حاضر اهمیت اقتصاد در عرصه جهانی افزایش یافته است. روند کنونی بیان‌گر این موضوع است که قدرت جهانی را کسی در دست خواهد داشت که بتواند بر منابع و خطوط انرژی، به‌ویژه نفت و گاز تسلط داشته باشد (امامی، ۱۳۸۱، ص ۳). در نتیجه در نظام جهانی جدید، مناطق ژئواکونومیک موقعیت بهتری خواهند یافت. «در این میان خلیج فارس به‌عنوان یک هارتلند اقتصادی و نیز بزرگ‌ترین حلقه انرژی جهانی، در آغاز هزاره سوم مورد توجه ویژه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است» (امام جمعه‌زاده و فرجی نصیری، ۱۳۸۶، صص ۷-۱۵۶)؛ چرا که با افزایش روزافزون مصرف

⁴The Strategic Energy Ellipse

انرژی در هزاره سوم خصوصاً نفت و گاز ارتباط سیاست‌های جهانی با اقتصاد و انرژی، روزه‌روز در دنیای وابستگی متقابل بیش‌تر می‌شود (وثوقی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۱). به تبع آن، در خلیج فارس نیز از آن‌جا که عوامل ژئوپلیتیکی بر عوامل اقتصادی منطبق هستند، می‌توان گفت این منطقه نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های جهانی خواهد داشت (اخباری و مایل افشار، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷). مهم‌ترین عامل اهمیت استراتژیک خلیج فارس، وجود منابع عظیم نفت و گاز است؛ به گونه‌ای که این منطقه را «مخزن نفت جهان» نام نهاده‌اند. با وجود تحولات دهه‌های اخیر و تلاش برای جایگزین کردن انرژی‌های آبی، بادی، خورشیدی، اتمی و... هم‌چنان نفت به عنوان انرژی برتر و اصلی‌ترین ماده اولیه تولیدی صنایع، اهمیت خویش را حفظ کرده است و روزه‌روز بر ارزش آن افزوده می‌شود. در واقع، نفت، «کالای استراتژیک» به‌شمار می‌آید که از راه‌های گوناگون بر سیاست‌های جهانی تأثیرگذار است و هر گونه تغییر و تحولی در صادرات آن، پیامدهای یکسانی بر کل جهان دارد و عدم ثبات بهای نفت، تهدیدی جدی است که همواره بازارهای نفتی را با بحران مواجه می‌کند. نفت در طی قرن بیستم، عامل بسیار مهمی در تحولات نظامی سیاسی و اقتصادی جهان بوده و برای سال‌های قابل پیش‌بینی نیز چنین خواهد بود. در این میان، همچنانکه الهی (۱۳۸۶) نیز ابراز داشته است، «منطقه خلیج فارس، به علت تسلط بر ذخایر عظیم و قدرت تولید و توان صادراتی قابل توجه، در حقیقت مرکز این تحولات و وقایع مهم بوده و هست و تقریباً همه کشورهای جهان، کم‌وبیش وابسته به این حوزه هستند و حیات اقتصادی و نظامی - سیاسی بسیاری از این کشورها، به خصوص کشورهای صنعتی غرب و ژاپن، به ادامه بی‌وقفه جریان نفت از حوزه خلیج فارس وابسته است» (ص ۱۱۳).

تحولات نظام بین‌الملل، بیان‌گر آن است که در هزاره سوم میلادی، قدرت برتر از آن کسی خواهد بود که بر انرژی جهانی، به ویژه نفت و گاز تسلط یابد و بنابراین، جای تعجب نیست که خلیج فارس به عنوان بزرگ‌ترین مخزن انرژی جهان، کانون توجه جهانی قرار گرفته است. این منطقه، دارای ذخایر نفتی جهانی بسیار بالایی است و از این نظر، برای کشورهای صنعتی شاه‌رگ حیاتی به‌شمار می‌آید که چرخه اقتصاد را به گردش در می‌آورد؛ چراکه کشورهای خلیج فارس، ۶۱/۵ درصد از مجموع نفت مصرفی بازارهای جهان را تولید می‌کنند (فیلی رودباری، ۱۳۸۴، صص ۱۶-۱۷). بر اساس آمار بریتیش پترولیوم میزان ذخایر اثبات شده نفت در کشورهای حاشیه خلیج فارس شامل جدول زیر می‌باشد:

افزون بر این، پیش‌بینی می‌شود که سهم منطقه خلیج فارس در تولید جهانی نفت از ۲۵/۷ درصد در سال ۱۹۹۶، به ۴۰/۹ درصد تا سال ۲۰۲۰ افزایش یابد. بر این اساس، «احتمالاً در آغاز هزاره جدید،

وابستگی اقتصادهای آسیا، اروپا و آمریکا به تولیدات نفتی خلیج فارس، البته در سطوح مختلف افزایش خواهد یافت» (بهجت، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰).

جدول (۱): میزان ذخایر اثبات شده نفت در کشورهای حاشیه خلیج فارس

کشور	ذخایر اثبات شده به میلیارد بشکه	درصد جهانی
عربستان	۲۳۷	۲۱/۸
ایران	۱۳۷	۹/۲۵
عراق	۱۱۵	۸/۶
کویت	۱۰۴/۳	۷/۸
امارات متحده عربی	۹۷	۷/۳
قطر	۲۶/۸	۲
عمان	۵/۶	۰/۴

Source: (BP .statistical of world energy, 2013)

با وجود آن که با گذشت زمان، روزه‌روز بر تعداد مصرف‌کنندگان نفت خلیج فارس افزوده می‌شود، سیاست‌های نفتی کشورهای عمده صنعتی، در دراز مدت به سود تولیدکنندگان نفت نخواهد بود؛ به‌ویژه سیاست ذخیره‌سازی انرژی که از سوی بیش‌تر این کشورها دنبال می‌شود، اهمیت و نقش کشورهای تولیدکننده و اوپک را در سیاست قیمت‌گذاری کم‌رنگ خواهد کرد. پیش‌بینی می‌شود که تقاضای جهانی انرژی تا سال ۲۰۲۰ در مقایسه با سال ۱۹۷۰، تا سه برابر افزایش یابد و تقاضای انرژی از سوی کشورهای صنعتی تا سال ۲۰۱۰، تا بیش از دو برابر افزایش یافت و این درحالی که است که تقاضای جهانی نفت تا سال ۲۰۱۲ به ۸۹/۵ میلیون بشکه در روز افزایش یافته است. در نتیجه، تقاضاهای جهانی از ۷۱/۶ میلیون بشکه در روز، به بیش از ۱۱۵ میلیون بشکه تا سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. البته «برخی تحولات پیش‌بینی نشده، می‌تواند روند پیش‌بینی تقاضا را برای انرژی تغییر دهد. در این میان، می‌توان از مواردی نظیر رکود اقتصاد جهانی، تغییر سیاست‌های یارانه‌ای یا مالیات‌بندی در کشورهای مصرف‌کننده و فن‌آوری‌های مقرون به صرفه نام برد» (کمپ، ۱۳۷۷، صص ۱-۲). روی هم رفته و از نظر ذخایر نفتی، مزیت خلیج فارس در برابر دیگر نقاط جهان، به شرح ذیل است:

الف) منابع نفتی فراوان منطقه؛ طبق آخرین آمار، ذخایر نفت خلیج فارس ۷۳۶/۳ میلیارد بشکه است که معادل ۶۱/۵ درصد از کل ذخایر نفت جهان را شامل می‌شود (BP, 2006).

ب) هزینه تولید پایین (هزینه تولید اوپک، بین یک تا سه دلار در مقایسه با هزینه شش تا ده دلار برای هر بشکه تولیدکنندگان غیر اوپک است)؛

ج) مزاد ظرفیت تولید، به طوری که این کشورها، دارای مصرف بسیار محدود بوده و اصولاً جهت صادرات، اقدام به تولید و استخراج نفت می‌نمایند. کل کشورهای اوپک، دو درصد و کشورهای حوزه خلیج فارس، کم‌تر از یک درصد مصرف جهانی نفت را دارند؛

د) کیفیت بالای نفت خام منطقه؛

ه) سهولت حمل و نقل؛

و) توان تولید زیاد چاه‌های نفت (در حوزه خلیج فارس، از هر حلقه چاه نفت، حدود ۲۵۰۰۰۰ تن نفت در سال می‌توان استخراج کرد، در حالی که حجم قابل مقایسه در آمریکا، فقط ۱۰۰۰ تن در سال است)؛

ز) امکان کشف ذخایر جدید نفتی وسیع در این منطقه، در مقایسه با سایر مناطق جهان (الهی، ۱۳۸۶،

ص ۱۱۷).

یکی دیگر از منابع پراهمیت انرژی، گاز طبیعی است. مصرف این انرژی به لحاظ زیست محیطی، کم خطرتر از دیگر انرژی‌های متداول، چون نفت و زغال سنگ بوده، آلودگی کم‌تری به همراه خواهد داشت. از این رو، تلاش برای جایگزین کردن گاز طبیعی به جای نفت خام در مصارف سوختی، هر روز بیش‌تر می‌شود. میزان قابل توجهی از این انرژی، در منطقه خلیج فارس یافت می‌شود. این منطقه با دارا بودن ۲۵۱۶/۴ تریلیون فوت مکعب معادل ۳۹/۶ درصد از کل ذخایر گاز جهان را داراست. همچنین، آنگونه که بهجت (۱۳۸۰) نیز بیان داشته است، «تحقیقات نشان می‌دهد که بیش‌ترین رشد در ذخایر گاز جهان، مربوط به دو ناحیه اتحاد شوروی سابق و کشورهای حاشیه خلیج فارس و خاورمیانه بوده است. پس از روسیه، جمهوری اسلامی ایران، قطر، امارات متحده عربی و عربستان، به ترتیب دومین، سومین، چهارمین و پنجمین ذخایر بزرگ گاز را در دنیا در اختیار دارند. ذخایر این منطقه، مخازن گازی شمال قطر و میدان پارس جنوبی ایران را در بر می‌گیرد» (ص ۶۲). به دلیل بالا بودن هزینه‌های بهره‌برداری، تولید، انتقال و توزیع گاز طبیعی، صنعت گاز منطقه خلیج فارس، عمدتاً توسعه نیافته است و صرفاً طی سال‌های اخیر، شاهد حرکت برخی از این کشورها به سمت اکتشافات و توسعه گاز هستیم.

۳- نیاز چین به انرژی منطقه خلیج فارس

جمهوری خلق چین که در ۶۰ سال گذشته، گام‌های بلندی را برای تثبیت جایگاه خود در جهان برداشته است، به بازارهای انرژی خلیج فارس، خصوصاً گاز به عنوان بازاری دست‌نخورده نگاه می‌کند و

به همین دلیل در سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در صنعت نفت و گاز کشورهای حاشیه خلیج فارس انجام داده است. از زمانی که معمار اصلاحات اقتصادی چین، دنګ شیائو پینگ، هدف والای اقتصاد را دستیابی به توسعه اقتصادی قرار داد، سیاست خارجی از محوریت ایدئولوژیک به عمل-گرایی تغییر جهت پیدا کرد. چین، خواستار جایگاهی شایسته در عرصه بین‌المللی بود و بر این اساس، همه نیروهای خود را برای دستیابی به این هدف بسیج کرد؛ زیرا حزب کمونیست چین بقا و دوام حکومت خود را در گرو تحقق این هدف می‌دانست. با اجرای اصلاحات، اقتصاد چین در ۳۰ سال اخیر به طور متوسط هر سال ۹ درصد رشد داشته است که این میزان سه تا چهار برابر بیش از رشد اقتصاد جهانی در این مدت است. بی‌تردید منابع انرژی و مدیریت مصرف آن، یکی از عوامل تأثیرگذار بر روند رشد اقتصادی چین بوده است. چین با حدود یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت، سالانه حجم زیادی انرژی مصرف می‌کند و طبق آمار آژانس بین‌المللی انرژی، در سال ۲۰۰۹ به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی جهان تبدیل شد (B.P., 2011, p. 41). زغال سنگ ۷۰ درصد، نفت حدود ۲۰ درصد، گاز، انرژی هسته‌ای و برق نیز ده درصد انرژی مصرفی سالانه چین را تشکیل می‌دهد.

افزایش مصرف گاز طبیعی هم به دلیل صرفه اقتصادی و مسائل زیست محیطی در نیروگاه‌ها، باعث افزایش تقاضای چین شده است؛ به گونه‌ای که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ بخش تولید نیرو ۶۰ درصد از رشد تقاضای گاز طبیعی را به خود اختصاص دهد (بهروزی فر، ۱۳۸۸، ص ۳۵). در مجموع روند تحولات اقتصادی چین در سال‌های پیش رو و نیز آمار و ارقام مربوط به وضعیت کنونی و آتی تولید و مصرف انرژی در این کشور، حاکی از آن است که چین برای تداوم رشد اقتصادی خود به صورت روزافزونی به واردات انرژی وابسته شده و تأمین انرژی و امنیت آن هر روز پیش از گذشته به یکی از ارکان و شروط اساسی توسعه اقتصادی، حفظ مشروعیت و بقای نظام سیاسی این کشور مبدل می‌شود. «آژانس بین‌المللی انرژی پیش‌بینی کرده است، وابستگی چین به انرژی وارداتی به بیش از ۶۰ تا ۷۰ درصد از کل مصرف آن در سال ۲۰۱۵ خواهد رسید» (Jian, 2011, p. 7).

اکنون با توجه به چشم‌انداز افزایش مصرف چین در آینده نزدیک، امنیت انرژی به عنوان مسأله مرتبط با توسعه اقتصادی به بخش لاینفکی از اهداف سیاست خارجی چین تبدیل شده است. در واقع، امنیت انرژی، به معنای داشتن مقدار کافی منابع انرژی برای توسعه پایدار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی در جهت بقای سیستم‌های انسانی و محیطی است که دارای چهار بعد ذخایر استراتژیک، حفظ و افزایش بهره‌وری انرژی، تنوع سوخت و تنوع واردات و مدیریت معاملات انرژی می‌شود (Ibid,)

p.16). امنیت انرژی سه مفهوم اساسی زنجیره تحولات انرژی در جهان امروزی را در بر می‌گیرد: قیمت، پایداری و محیط زیست (Bohi & Michael, 1996, p. 64). «واقعیت نشان می‌دهد که در شناخت دانش‌های مرتبط با انرژی، انسان کم‌تر موفق بوده است؛ به طوری که اگرچه در زمینه فناوری، پیشرفت‌های چشم‌گیری داشته است، بدون شک در بخش‌های سیاست‌گذاری، امنیت و حقوق انرژی، انسان به شدت فقیر است» (Mckeown, 2007, pp. 56- 57). امنیت انرژی به عرضه مداوم و مطمئن با قیمت معقول در حامل‌های انرژی مرتبط بوده و سعی می‌نماید تهدیدات ژئوپلیتیکی، اقتصادی، تکنیکی، زیست محیطی و روانی ناظر بر بازارهای انرژی را کاهش دهد. همچنان که «شپرز»⁵ (۲۰۰۷) نیز می‌گوید «امنیت انرژی از دیدگاه مصرف‌کنندگان به معنای آن است که اولاً، دسترسی آسان و بدون احتمال خطر به منابع نفت و گاز جهانی وجود داشته باشد و ثانیاً، این منابع دارای تنوع و گوناگونی از لحاظ منطقه و جغرافیای منابع و نیز مسیرهای انتقال باشند و ثالثاً، جریان نفت و گاز عموماً از محلی تأمین شوند که ثبات و عدم تغییر در حکومت‌های آنان دراز مدت و طولانی باشد» (p. 33). امنیت انرژی برای تولیدکنندگان در آن است که در آینده به یک بازار مداوم به همراه رشد منطقی قیمت دسترسی داشته باشند؛ زیرا اکثر تولیدکنندگان از گروه اقتصادهای تک محصولی هستند که به فروش نفت عمیقاً وابسته‌اند و هرگونه احتمال کم شدن تقاضا و یا توجه کشورهای توسعه‌یافته به انرژی جایگزین و یا ترجیح آنان در تأمین نفت و گاز از کشورهای غیر اوپک به معنای ایجاد مانع در توسعه اجتماعی و رشد اقتصادی این کشورهاست (ملکی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۶).

وابستگی فزاینده به بازارهای جهانی، بر نگرانی مقام‌های حوزه انرژی در چین افزوده است؛ منابع داخلی این کشور محدود بوده و رشد بالای تقاضا، نارسایی زیرساخت‌ها را برای تأمین انرژی آشکار کرده است. بنابراین محافظت از رشد اقتصادی چین با وجود ناامنی در بازار تولید و عرضه و انتقال انرژی برای مقامات چینی با دشواری‌هایی همراه است. با در نظر گرفتن این شرایط، مسأله امنیت انرژی برای چین به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوع‌های سیاست خارجی این کشور مطرح است. به عبارت دیگر، «امنیت انرژی چین در وضعیت فعلی یکی از اولویت‌های استراتژیک سیاست خارجی چین به شمار می‌آید که طبیعتاً بر رفتار آن در صحنه بین‌الملل تأثیرات پر اهمیتی خواهد گذاشت» (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۸).

⁵ Scheppers

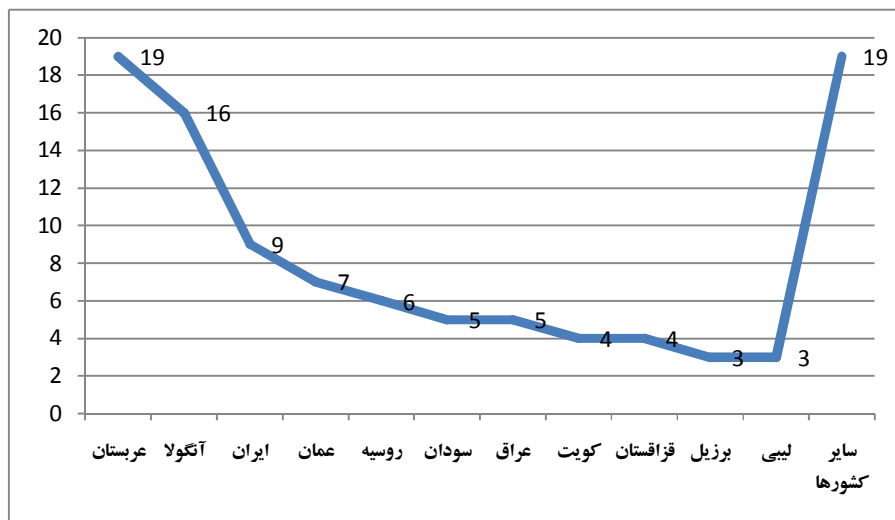
مصرف روزافزون انرژی در چین، موجب گردیده است که نگرانی‌های گسترده‌ای در خصوص تأمین انرژی در مورد این کشور وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد بر اساس این طرح کلی، دولت‌مردان چین در تمامی مناطق نفت‌خیز اعم از خلیج فارس، آفریقا، روسیه، آسیای مرکزی و ... به دنبال این منبع باشند. از طرفی نیز توسعه اقتصادی و رشد آن اصلی‌ترین مسأله مشروعیت‌زا برای حزب کمونیست چین به شمار می‌آید. بنابراین، چین نگران است که اخلاص در عرضه نفت و یا افزایش بسیار زیاد قیمت آن، سرعت توسعه اقتصادی این کشور را به خطر اندازد.

جدول (۲): مصرف نفت در چین (میلیون بشکه در روز)

مصرف به طور متوسط								میانگین تغییرات سالانه
۱۹۹۰	۲۰۰۳	۲۰۰۶	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵	۲۰۳۰	-۲۰۳۰ ۲۰۰۴
۲/۳	۵/۶	۶/۴	۹/۴	۱۰/۵	۱۱/۶	۱۳/۶	۱۵/۷	۳/۵

Source: (EIA Report, 2007)

نمودار (۱): واردات نفت چین از کشورهای مختلف در سال ۲۰۱۰



Source: (China Energy Data, Statistics and Analysis: Oil, Gas, Electricity, Coal, 2011)

این دغدغه و اهمیت آن در بقای نظام سیاسی چین در حدی بوده که این کشور به تدوین و پی‌گیری سیاست ویژه و منسجمی برای تأمین امنیت انرژی خود اقدام کرده و آن‌را به صورت برنامه‌ای کاملاً هماهنگ و یکپارچه در قالب راهبردهای سیاست خارجی مورد توجه قرار داده است. سیاست مزبور به «دیپلماسی انرژی» معروف شده است؛ «دیپلماسی انرژی، برنامه‌ای است راهبردی، جامع و کارآمد که تعاملات بین‌المللی در حوزه انرژی را برای یک کشور مدون نموده و چارچوب کلی توافقات را روشن می‌سازد» (کی پور، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹). دیپلماسی انرژی با مفهوم امنیت انرژی گره خورده است، به گونه‌ای که رابطه دو طرفه را شامل می‌گردد که میان کشورهای دارای ذخایر نفتی و صادرکننده انرژی با کشورهای دارای تکنولوژی پیشرفته و نیز مصرف‌کنندگان عمده برقرار می‌شود.

نخستین بار دیپلماسی انرژی در دهه ۱۹۹۰ در وزارت امور خارجه آمریکا تنظیم و در سنای این کشور تصویب شد و هم‌اکنون بسیاری از کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت و گاز در دنیا تابع دیپلماسی انرژی خود هستند. دیپلماسی انرژی، چه برای مصرف‌کنندگان و چه برای تولیدکنندگان، به منزله ایجاد فرصتی برای حداکثرسازی منافع ملی است. دیپلماسی انرژی برای کشورهای صادرکننده به منزله استفاده از ابزار انرژی در جهت تأمین اهداف دیپلماتیک و اقتصادی و برای کشورهای واردکننده

به معنای اتخاذ استراتژی‌های منطقی برای ایجاد امنیت انرژی است. کشورها در چارچوب این دیپلماسی در راستای افزایش منافع ملی خود با هم رقابت می‌کنند.

چین از جمله کشورهای فعال در زمینه طراحی و اجرای دیپلماسی انرژی محسوب می‌شود. دیپلماسی انرژی چین مبتنی بر دستیابی به منابع انرژی، سرمایه‌داری و انعقاد قراردادهای بلند مدت در بخش‌های بالا دستی و پایین دستی کشورهای تولیدکننده انرژی است و مناطق عمده نفت خیز جهان به عرصه حضور شرکت‌های چینی برای تولید و اکتشاف تبدیل شده‌اند. چینی‌ها کوشش‌های گسترده‌ای جهت سرمایه‌گذاری در کشف و استخراج منابع انرژی در نقاط مختلف دنیا انجام داده‌اند. در حال حاضر شرکت‌های SINOPEC، CNPC و NOOC در پروژه‌های بالا دستی در آفریقا، خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی، اقیانوسیه و آمریکای شمالی و جنوبی فعالیت دارند (پاکدامن و حاجی میرزایی، ۱۳۸۵، ص ۵۲).

اما علی‌رغم تلاش‌های فراوان چینی‌ها جهت تنوع منابع نفتی خود، خلیج فارس همچنان به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده انرژی چین محسوب می‌شود. در این راستا، فارکیم^۶ و همکاران (۲۰۰۵) برآورد کرده‌اند که کشور چین استراتژی سه وجهی را در منطقه خلیج فارس دنبال می‌کند که وجوه آن عبارت است از:

- «به‌کارگیری دیپلماسی فعال برای برقراری مناسبات زیربنایی با کشورهای دارنده انرژی برای تضمین عرضه دراز مدت این ماده. اعلامیه مشترک نفتی چین و عربستان در سال ۱۹۹۹ را می‌توان به عنوان یکی از نتایج این دیپلماسی دانست.

- فراهم آوردن شرایط لازم برای حضور شرکت‌های نفتی چینی در سرمایه‌گذاری و توسعه میادین نفتی.

- تشویق سرمایه‌گذاری متقابل شرکت‌های نفتی کشورهای خاورمیانه در بخش پالایشگاهی و بازار انرژی چین» (p. 2).

تا آنجا که به خلیج فارس مربوط می‌شود، چینی‌ها در بحث انرژی بر روی دو کشور در منطقه تمرکز کرده‌اند که این دو کشور- عربستان و ایران- به عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» چین در منطقه محسوب می‌شوند. «به همین دلیل چین که به طور بی‌سابقه‌ای یک سیاست خارجی کاملاً رئالیستی را دنبال می‌کند، اقدام به برقراری روابط نزدیکی با این دو کشور کرده است» (Wallace, 2005, p. 6). پکن در صدد ادامه

⁶ Pharkim

رشد بالای اقتصادی خود است، به همین دلیل روابط خارجی این کشور به طور تنگاتنگی با سیاست داخلی آن گره خورده است (Powell, 2006, p. 3).

چین جهت ادامه رشد بالای اقتصادی خود (سیاست داخلی) اقدام به برقراری روابطی نزدیک با کشورهای نفت خیز جهان خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس کرده است. هر چند روابط چین با این کشورها قدمت زیادی ندارد، اما در چند سال گذشته پکن به سرعت روابط خود را با این منطقه - خصوصاً پیوندهای اقتصادی - گسترش و عمق بخشیده است؛ به گونه‌ای که چین تبدیل به بزرگ‌ترین شریک تجاری کشورهای عرب در شرق شده است (Madsen, 2006, p. 13). برقراری روابط ویژه با عربستان، مؤلفه‌های اصلی استراتژی چین جهت دسترسی به منابع نفتی خلیج فارس است. برقراری روابط پکن - ریاض به اواسط دهه ۱۹۸۰ باز می‌گردد؛ زمانی که چین موشک‌های بالستیک میان برد خود را به عربستان سعودی فروخت. اما با دیدار جیانگ زمین از عربستان در سال ۱۹۹۹، تحول عظیمی در روابط دو کشور ایجاد شد، در این دیدار موافقت‌نامه همکاری استراتژیک نفتی بین دو کشور به امضاء رسید. در این دیدار همچنین چین پیشنهاد فروش موشک‌های بالستیک قاره‌پیما را به عربستان سعودی داد، اما سعودی‌ها به منظور حفظ روابط ویژه‌شان با آمریکا تاکنون ترجیح داده‌اند بسیاری از این پیشنهادها را رد کنند (Luft, 2006, p. 3). از زمان دیدار جیانگ زمین از عربستان تاکنون، روابط دو کشور با سرعت بالایی رو به گسترش بوده است. چین اکنون چهارمین واردکننده نفت عربستان سعودی است. عربستان نیز با تأمین ۱۹ درصد از نفت وارداتی چین، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین در منطقه است؛ طبق برآورد وزارت بازرگانی چین، تجارت بین دو کشور از سال ۱۹۹۹ به بعد، به طور متوسط ۴۱ درصد رشد داشته است. صادرات نفت عربستان به چین از ۴۴۰/۰۰۰ بشکه در سال ۲۰۰۴ به ۵۰۰/۰۰۰ بشکه در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت. این افزایش بعد از توافق آرامکو - غول نفتی عربستان - با ساینوپک برای صدور روزانه یک میلیون بشکه نفت به چین تا سال ۲۰۱۰ صورت گرفت. در یکی دیگر از بزرگ‌ترین معاملات تجاری بین چین و عربستان، شرکت نفت چین و شرکت پتروشیمی این کشور (SINOPEC) با شرکت آرامکو عربستان جهت صرف ۳۰۰ میلیون دلار برای توسعه منابع گاز طبیعی عربستان در نزدیکی حوزه قوار به توافق رسیدند. همکاری چین و عربستان فقط محدود به حوزه نفت و گاز نیست. در سایر حوزه‌ها نیز دو طرف اقدام به سرمایه‌گذاری‌های متقابل کرده‌اند؛ از جمله سرمایه‌گذاری شرکت‌های سعودی در بخش پتروشیمی چین (Madsen, 2006, p. 9). در مجموع جلوه‌های مهم همکاری‌های انرژی چین و عربستان (غیر از فروش نفت) را می‌توان به صورت ذیل برشمرد:

- ۱- احداث پالایشگاهی در کوانگژو توسط عربستان با هزینه‌ای بالغ بر هشت میلیارد دلار؛
 - ۲- مشارکت شرکت سعودی آرامکو در دو پروژه پالایشگاه فوجیان با سرمایه‌گذاری ۳/۵ میلیارد دلار و پالایشگاه کینگ دائو با سرمایه‌گذاری ۲/۱ میلیارد دلار؛
 - ۳- تغذیه ذخایر استراتژیک چین توسط عربستان و مشارکت شرکت صنایع پایه این کشور در پروژه‌های پالایشگاهی و پتروشیمی شمال شرق چین (شریعتی نیا، ۱۳۸۵).
- ایران ستون دیگر «دیپلماسی نفتی» چین در خلیج فارس است. چین در اواسط دهه ۱۹۹۰، به نحو چشم‌گیری واردات نفت خام و محصولات نفتی از ایران را گسترش داد؛ به گونه‌ای که وزیر نفت وقت ایران (زنگنه) اظهار داشت که تهران پیش‌بینی می‌کند تا پایان سال ۲۰۰۴، سرانجام چین جای ژاپن را به‌عنوان نخستین بازار فروش نفت ایران خواهد گرفت. ایران اکنون با تأمین ۹ درصد از نفت وارداتی چین در رتبه سوم بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده نفت به چین پس از آنگولا و عربستان سعودی قرار دارد. «تعاملات چین و ایران محدود به حوزه نفت نبوده، بلکه قراردادهای عظیم دیگری نیز میان طرفین به امضاء رسیده است. ساینوپک جهت راه‌اندازی صنعت گاز طبیعی از کار افتاده کشورش، در یک معامله بزرگ به ارزش صد میلیارد برای توسعه میدان نفتی یادآوران، با ایران توافق کرد که ۲۵۰ میلیون تن گاز طبیعی برای ۳۰ سال از ایران خریداری کند، در عوض ایران روزانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت خام به چین صادر خواهد کرد. در یک توافق دیگر در اواخر مارس ۲۰۰۴، یک قراردادی ۲۰ میلیارد دلاری بین شرکت تجاری-نفتی نورینکو و ایران برای خرید گاز طبیعی ایران به مدت ۲۵ سال به امضاء رسید» (Daragahi, 2005, p. 13).

در مجموع، برنامه‌های سرمایه‌گذاری چین در تولید و اکتشاف نفت، پتروشیمی و گاز طبیعی در ایران، به بیش از صد میلیارد دلار تا پایان ربع قرن آینده خواهد رسید (Gundzik, 2005, p. 3). حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های چین در خارج از کشور و رشد اقتصادی بالای این کشور، این نگرانی را در جهان به وجود آورده است که این رشد اقتصادی بالا، با نفوذ ژئوپلیتیک این کشور جابه‌جا خواهد شد؛ چراکه در نبود یک توازن در روابط بین‌المللی قدرت‌های بزرگ جهانی، نفوذ ژئوپلیتیک یک اصل سازمان‌دهنده است (Daojiong, 2005, p. 6). از این رو چین شدیداً به دنبال نفوذ در مناطق ژئوپلیتیک دنیاست. خلیج فارس یکی از این مناطق ژئوپلیتیک است که چین امیدوار است به منظور تأمین امنیت انرژی خود، نفوذ نظامی نیز در این منطقه داشته باشد. چینی‌ها برای عملی شدن این طرح، نخست به پاکستان و پس از آن به

ایران چشم دوخته‌اند؛ به همین خاطر سرمایه‌گذاری‌های کلانی در نفت و گاز ایران انجام داده و حجم مبادلات تجاری فی‌مابین را به شدت گسترش داده‌اند.

خلیج فارس به طور سنتی منطقه‌ای غرب محور بوده است، به این معنا که قدرت‌های غربی در سیاست و اقتصاد منطقه نقش اصلی را ایفا می‌کردند. اما، می‌توان مدعی شد که ژئواکونومی خلیج فارس در سال‌های اخیر و متأثر از حضور روزافزون چین در اقتصاد و تجارت این منطقه، دچار تغییر شده است. «نگاهی گذرا به روند رشد تجارت چین و کشورهای منطقه به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. تجارت میان چین و شورای همکاری خلیج فارس بیان‌گر این موضوع است. حجم تجارت این دو در سال ۱۹۹۱ بالغ بر یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار بود که این رقم در سال ۲۰۰۴ به ۲۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۵ با ۳۶ درصد رشد نسبت به سال قبل از آن به ۳۴ میلیارد دلار افزایش یافت. این مبادلات به ۷۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ و ۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسیده است» (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱).

روابط اقتصادی چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ سالانه ۵۷/۸٪ رشد داشته است. در زمان مذکور میزان صادرات چین به کشورهای شورا از ۳/۶۸ میلیارد دلار به ۳۱/۲۵ میلیارد دلار و واردات چین از ۶/۴۵ میلیارد به ۲۹/۴۵ میلیارد دلار رسیده است. در شش ماهه اول سال جاری حجم روابط اقتصادی دو طرف، ۲۹/۱٪ رشد داشته و به ۷۷/۷۲ میلیارد دلار رسیده است. لازم به ذکر است کشورهای شورا ۴۷۰٪ کل تجارت کشورهای عربی و چین را تشکیل می‌دهند. در میان کشورهای شورا، عربستان سعودی، امارات و عمان بیش‌ترین حجم تجارت را با چین در اختیار دارند. واردات چین از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بیش‌تر محصولات نفتی و کالاهای انرژی‌بر مانند فسفات و آلومینیوم بوده که در این کشورها ارزان تولید می‌گردد. صادرات چین به این کشورها بیشتر محصولات صنعتی مانند ماشین‌آلات و کالاهای الکترونیکی است. کشورهای شورا همچنین به بازار کار ارزان چین و محصولات ارزان چینی مانند پارچه نیاز دارند. با توجه به الحاق چین به سازمان تجارت جهانی، تعرفه واردات به چین کاهش یافته و موانع صادرات به چین توسط این کشورها برطرف شده است. در حوزه سرمایه‌گذاری نیز تاکنون چینی‌ها ۱۵ میلیارد دلار در کشورهای عربی سرمایه‌گذاری و در مقابل کشورهای عربی نیز ۲/۶ میلیارد دلار در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند. از پروژه‌های نمونه مشترک دو طرف می‌توان به اکتشاف و توسعه ۱۲ میدان گازی امارات توسط شرکت صادرات و واردات صنعت ملی پتروشیمی چین و آغاز ساخت کارخانه آلومینیوم توسط شرکت آلومینیوم چین با توافق شرکت‌های مالزی و عربستان در شهر اقتصادی جازان عربستان در سال ۲۰۰۷ اشاره نمود. از سوی دیگر دو طرف

گفت‌وگوی تجاری آزاد را در جولای ۲۰۰۴ به منظور افزایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری، آسان شدن تجارت با تسهیل جابه‌جایی کالاها از طریق تنظیم استانداردهای بهداشتی و فنی و پیش‌بینی‌پذیرتر شدن سیاست‌گذاری از طریق تعهدات مشترک آغاز نموده‌اند. تاکنون چند دور از مذاکرات تجاری میان طرفین انجام شده است و این مذاکرات هنوز ادامه دارد. در سال ۲۰۱۰ طرفین به ایجاد کمیته مشترک همکاری‌های اقتصادی و تجاری نایل شدند. در صورت به نتیجه رسیدن این مذاکرات، حجم تجارت میان چین و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با سرعت بیش‌تری افزایش خواهد یافت. بر اساس پیش‌بینی‌های انجام شده تا سال ۲۰۲۰، چین به مهم‌ترین شریک تجاری کشورهای شورای همکاری تبدیل خواهد شد. طرفین در تلاش هستند تا در یک دهه آینده حجم تجارت خود را به هزار میلیارد دلار افزایش دهند. همچنین روابط تجاری چین با ایران به عنوان کشور مهم منطقه در سال‌های اخیر با سرعتی شگفت‌رو به افزایش بوده است. به‌طوری که حجم روابط تجاری این دو کشور از حدود ۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۳۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. با بررسی روند پرشتاب روابط تجاری و اقتصادی چین و کشورهای خلیج فارس، می‌توان گفت که ژئواکونومی این منطقه متأثر از حضور و نفوذ روزافزون این بازیگر متحول شده است؛ تحولی که در آغار راه قرار دارد و به سرعت ابعاد جدیدی بر آن افزوده خواهد شد (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱).

نتیجه‌گیری

خلیج فارس به‌عنوان غنی‌ترین و مهم‌ترین منطقه جهان به لحاظ داشتن ذخایر عظیم هیدروکربنی و نیز اهمیت اقتصادی و مالی و به‌عنوان یک بازار گسترده و پررونق از موقعیت راه‌بردی مهمی برخوردار است. این منطقه استراتژیک میان اروپا، استرالیا و آسیا، سرزمین‌های روسیه - سیبریایی و اقیانوس هند واقع شده است. خاورمیانه مرکز دنیای قدیم محسوب می‌شود؛ مرکزی که در دل آن منطقه خلیج فارس قرار دارد و در نظریه‌های جدید ژئوپولیتیک به قلب زمین (هارتلند)، محور یا مرکز تبدیل شده است. از این رو، خلیج فارس به سبب موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود، همواره عرصه فشرده‌ترین رقابت‌ها میان قدرت‌های جهانی بوده است. بحث انرژی و تأمین آن، علاوه بر موقعیت‌های یاد شده، به خلیج فارس وجه ژئواکونومیک نیز داده و حساسیت تقابل میان رقبای قدرت‌مند را در منطقه دو چندان کرده است. یکی از کشورهایی که در سال‌های اخیر حضوری فعال و چشم‌گیر در خلیج فارس داشته است، جمهوری خلق چین است؛ چراکه امنیت انرژی در وضعیت فعلی یکی از چالش‌های استراتژیک پیش روی چین به شمار می‌آید. به همین دلیل، تأمین و تضمین آن به یکی از اولویت‌های استراتژیک این کشور مبدل شده است.

جمهوری خلق چین با ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت، بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه دنیا است. چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا و سومین واردکننده نفت خام در جهان است. چین در سال‌های اخیر دست‌خوش پروسه صنعتی شدن بوده و یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا است. در واقع با نرخ رشد ۸ تا ۱۰ درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش ۱۵۰ درصدی تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی شده است. چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، چین یکی از کشورهای صادرکننده نفت محسوب می‌شد؛ اما در سال ۱۹۹۳، این کشور تبدیل به یک واردکننده نفت شده و رشد اقتصادی این کشور وابسته به نفت خارجی شد. علی‌رغم تلاش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به طور روزافزونی به نفت خلیج فارس وابسته می‌شود، به همین دلیل تأکید فعلی چین بر خلیج فارس به عنوان بازار انرژی به لحاظ تاریخی بی‌نظیر است. چین به عنوان یک بازیگر نسبتاً جدید در منطقه، به دلیل فقدان سابقه استعماری، اجتناب از سیاست‌های ستیزه‌جویانه و نیز برخورداری از یک بازار بزرگ، جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور تحت رهبری دنگ شیائو پینگ، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، چین به عنوان یک بازیگر بالقوه جهانی مطرح شد. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت دست‌یابی به انرژی را به عنوان چشم‌اسفندیار این کشور مطرح ساخته است. به همین دلیل، پکن کوشیده است در تمامی نقاط نفت‌خیز جهان خصوصاً در کشورهایمانند ایران که در معادله هم‌سویی با آمریکا قرار ندارد، حضور داشته باشد. از آن‌جا که خلیج فارس مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت وارداتی چین است، چین درصدد است تا برای نگهداشت امنیت انرژی خود، جای پای در خلیج فارس پیدا کند. از این روی، چین روابط تجاری گسترده‌ای با دو کشور قدرت‌مند منطقه، یعنی ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» خود برقرار ساخته است.

منابع

- اتوتایل، ژ. (۱۳۸۰). *اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم* (ترجمه م. حافظ‌نیا و ه. نصیری). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اخباری، م. و مایل افشار، ف. (۱۳۸۶). تحلیل نقش ژئواکونومیک و کریدوری ایران در تحقق همگرایی در آسیای جنوبی، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی. تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- امام جمعه‌زاده، م. ج. و فرجی نصیری، ش. (۱۳۸۶). آمریکا و ژئوپلیتیک امنیت خلیج فارس پس از جنگ سرد. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۱، صص ۷۲۱-۱۴۹.
- امامی، م. ع. (۱۳۸۱). زمین سیاسی (ژئوپلیتیک) نوین خلیج فارس. فصلنامه سیاست خارجی، بازیابی شده از: <http://www.did.ir>، (دسترسی ۱۳۹۲، ۱۶ مهر).
- الهی، ه. (۱۳۸۶). *خلیج فارس و مسائل آن*. چاپ هشتم. تهران: قومس.
- بهجت، ج. (۱۳۸۰). امنیت نفت در هزاره جدید، ژئواکونومی در برابر ژئواستراتژی (ترجمه ق. نصری مشکینی). *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، صص ۱۶۵-۱۶۶.
- پاکدامن، ج. و حاجی میرزایی، م. ع. (۱۳۸۵). بررسی تحولات و تجربیات شرکت‌های ملی نفت و استراتژی آنان با تمرکز بر شرکت ملی نفت چین. تهران: پژوهشکده اقتصاد انرژی.
- دولتیار، ح. (۱۳۸۱). رژیم حقوقی تنگه‌های بین‌المللی با تأکید بر مسایل حقوقی تنگه هرمز. تهران: گنج دانش.
- رفیعی، ع. (۱۳۸۱، ۲۰ آذر ماه). بازنگری جایگاه استراتژیک خلیج فارس و جزایر ایرانی. نشریه ابرار.
- زارعی، ب. (۱۳۸۷، ۱۴ شهریور ماه). *جغرافیای سیاسی خلیج فارس*. روزنامه رسالت.
- شریعتی‌نیا، م. (۱۳۸۸). درآمدی بر روابط ایران و چین. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلام، همکاری معاونت پژوهش.
- شریعتی‌نیا، م. (۱۳۹۱). سیاست خاورمیانه‌ای چین، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، بازیابی شده از: <http://www.csr.ir/departments.aspx>، (دسترسی ۱۳۹۲، ۲۵ مهر).
- فیلی رودباری، ل. (۱۳۸۴). کویت (کتاب سبز). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کمپ، ج. و هارکاو، ر. (۱۳۸۳). *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه* (ترجمه م. حسینی متین). جلد اول. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- کی‌پور، ج. (۱۳۸۸). *دیپلماسی انرژی و منافع ملی ایران در جهان*. فصلنامه روابط خارجی. ۱(۴).
- مجتهد زاده، پ. (۱۳۸۱). *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*. تهران: سمت.
- ملکی، ع. (۱۳۸۶). امنیت انرژی و درس‌هایی برای ایران. تهران: فصلنامه راهبرد یاس، ۱۲.
- واعظی، م. (۱۳۸۷). *آسیا و امنیت انرژی*. پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، گروه پژوهش‌های سیاست خارجی.
- وثوقی، س. (۱۳۸۶). آسیای جنوب غربی و نقش آن در توسعه و امنیت اقتصاد جهانی. مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی. تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

Bohi, D. & Toman, M. A. (1996). *The economist of energy security*. Norwell: Maklauer Academic Publishers.

BP Statistical Review of Energy (2014), Energy Outlook for 2005, 2009, 2011 and 2030, London. Available at: http://www.bp.com/liveassets/bp_internet/globalbp/globalbp_uk_english/reports_and_publications/statistical_energy_review_2013/STAGING/local_assets/d

- downloads/pdf/statistical_review_of_world_energy_full_report_2013.pdf, (accessed on 2014, Jan 13).
- Calder, K. (2005). *East Asia and the Middle East: a fateful energy embrace*, the china and Eurasia.
- China Energy Data, Statistics and Analysis: *Oil, Gas, Electricity, Coal, 2011*. Available at: <http://www.eia.doe.gov/emeu/cabs/Iraq/oil/html>, (accessed on 2014, Jan 25).
- Daojiong, D. (2005). *China Energy Security and its International Relations*. Available at: silroadstudies.Org/new/.../quarterly/November-2005/2ha-Daojiong.pdf, (accessed on 2014, Jan 25).
- Daraghhi, B. (2005). *China Goes beyond Oil in forging ties to Persian Gulf*. Available at: <http://www.energybulletin.net/4015.html>, (accessed on 2014, Jan 13).
- Gundzik, J. (2005). The Ties That Bind: china, Russia and Iran. *Asia Times*, June, 4, 2005. Available at: <http://www.atime.com/china;GFo4Ad07.html>, (accessed on 2014, Mar 1).
- International Energy Agency (IEA) (2007), *World Energy Outlook 2006* (Paris Printing Office, 2007), p. 38.
- Jian, Z. (2011). *China's Energy Security: Prospects, Challenges and Opportunities*, the Brookings Institution.
- Luft, G. (2006). *Fueling the Dragon: China's Race into the oil market*. Available at: <http://www.iags.org/china.htm>, (accessed on 2014, Jan 25).
- Madsen, J. (2006). *China Makes Friends in Persian Gulf*. Available at: <http://www.asia-sentinel.com/index.php>, (accessed on 2014, Jan 13).
- Mckeown, R. (2007). Energy myth tow, the public is well informed about energy, in Sovocool, B. K. & Brown, M. A. (Eds), *Energy and American society: thirteen myths*, Berlin: Springer, pp. 51-74.
- Pharkim, B. & Vic Y. W. (2005). Chinas energy dependence on the Middle East: boon or bane for Asia security?, *The china and Eurasia forum quarterly*.
- Powell, B. (2006), *The Dragon Swims again china's Sea Strategy*. April 12, 2005. Available at: <http://www.iht.com/articles/2005/4/11/opinion/edchanda.php>, (accessed on 2014, Feb 24).
- Renfeng, Z. (2004). *Iran Prefers china for oil Exploration projects, china Business weekly*. Available at: http://www.chinadaily.com.cn/English/doc/2004-11/09/content_390435.html, (accessed on 2014, Feb 24).
- Scheepers, M. (2007). *Europa standards for energy security of supply*. Energy Research Centre of the Netherlands. April 2007.
- Taylor, P.J & Flint, C. (2000). *Political Geography*. London.